

## موضوع‌گیری مخالفان امامت علی علیه السلام

### در آخرین پنج‌شنبه حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله

غلامحسین زینلی \*

#### چکیده

حدیث دوات و قلم و ماجرای روز پنج‌شنبه، از فرازهای مهم تاریخ زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از دلایل امامت و ولایت امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز، تمسیه داشت آنچه را که در طی حدود بیست سال در مورد امامت و خلافت علی علیه السلام و فرزندان ایشان به صورت شفاهی بیان داشته بود، به صورت سندی مکتوب درآورد تا تائیدکننده هدایت و وحدت امت اسلامی پس از ایشان باشد.

اما مخالفان امامت علی علیه السلام که به هدف پیامبر صلی الله علیه و آله پی برده بودند، با توهین به ساحت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و برهم زدن آن جلسه، از نوشتن نامه آن حضرت جلوگیری کردند.

**کلیدواژه‌ها:** رسول خدا صلی الله علیه و آله، دوات و قلم، هجر (هذیان)، روز پنج‌شنبه، هدایت و وحدت امت، نامه نانوخته.

## مقدمه

در سال سوم بعثت و به دنبال نزول آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء: ۲۱۴) رسول خدا ﷺ تبلیغ آیین اسلام را آشکار نمود و در نخستین اقدام، اعضای دودمان بنی‌هاشم را به این دین فراخواند. آن حضرت همچنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه را که تنها حامی وی در میان آن جمع بود، به عنوان وصی و جانشین خود به حاضران معرفی کرد. از آن زمان تا پایان عمر مبارک، که حدود بیست سال به طول انجامید، بارها و در مواضع مختلف و با عبارات گوناگون، بر وصایت و خلافت علی رضی الله عنه تأکید نمود.

واقعه «دوات و قلم» که در آخرین پنج‌شنبه حیات پربرکت پیامبر صلی الله علیه و آله روی داد، جزء آخرین اقدامات آن حضرت در این زمینه به شمار می‌آید.

مخائن امامت امیرالمؤمنین رضی الله عنه که به مقصود رسول خدا پی برده بودند، با توهین به ساحت مقدس پیامبر رحمت، و بر هم زدن آن جلسه، از نوشته شدن فرمان هدایت‌بخش آن حضرت جلوگیری نمودند.

## شرح ماجرای «دوات و قلم»

به گزارش حافظان و مورخان مسلمان، رسول خدا صلی الله علیه و آله در واپسین روزهای زندگی، در بستر بیماری آرمیده بود. این آخرین لحظاتی بود که انسان‌ها می‌توانستند با آسمان در ارتباط باشند و از وحی الهی بهره‌مند شوند. در این حال، جمعی از بزرگان صحابه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و همسران رسول خدا نیز در پس پرده به سر می‌بردند. ناگهان آوای دلنشین پیامبر صلی الله علیه و آله از بستر بلند شد و همانند پدری مهربان و دلسوز که در واپسین لحظات زندگی از سر عشق و علاقه به سعادت فرزندانش می‌اندیشد، فرمود: «ائتونی بالکتف والدواة اکتب لکم کتاباً

لن تضلوا بعده أبدا» مسلم بن حجاج، ۱۳۹۸ ق، کتاب وصیت، باب ۵/ طبری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۹۳؛ برای من کاغذ و دواتی بیاورید تا برایتان نامه‌ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.

چند لحظه‌ای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نگذشته بود که عمر بن خطاب گفت: «درد بر رسول خدا فایق آمده و کتاب خدا نزد شماست؛ کتاب خدا ما را بس است!» (مسلم، ۱۳۹۸ ق، کتاب وصیت، باب ۵/ بخاری، ۱۴۱۴ ق، کتاب مغازی، باب ۷۸) یا گفتند: «ان رسول الله یهجرا!» (مسلم، ۱۳۹۸ ق، کتاب وصیت، باب ۵/ طبری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۹۳)؛ به طور حتم رسول خدا هدیان می‌گوید!

در نقل دیگری از حدیث، که عمر بن خطاب آن را روایت کرده، آمده است: ما نزد پیامبر بودیم، بین ما و زنان پرده‌ای آویخته بود. رسول خدا به سخن درآمد و فرمود: «... برای من کاغذ و دواتی بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.» زنان پیامبر از پس پرده گفتند: خواسته پیامبر را برآورید. عمر می‌گوید: من به آنها گفتم: ساکت باشید! شما همانند زنانی هستید که اطراف یوسف را گرفته بودند و به او چشم طمع داشتند. هرگاه پیامبر مریض شود چشمانتان را می‌فشارید (و گریه می‌کنید) و هرگاه در سلامت است خود را به گردن او می‌آویزید! (و خرجی می‌خواهید. در همین حال) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زن‌ها از شما بهتر هستند!» (ابن سعد، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۲۴۴)

عمر در نقل دیگری چنین می‌گوید: «چون پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار شد، فرمود: برای من دوات و کاغذی حاضر کنید تا برایتان نامه‌ای بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید، لکن ما از نوشتن آن نامه شدیداً ناخشنود بودیم! پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و فرمود: برای من کاغذی بیاورید تا برایتان نامه‌ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. زنان از پشت پرده گفتند: مگر سخن رسول خدا را نمی‌شنوید؟!»

عمر می‌گوید: من به آنها گفتم: شما همچون همراهان یوسف می‌باشید! هرگاه رسول خدا بیمار شود چشمانتان را می‌فشارید (و گریه می‌کنید) و هرگاه در سلامت به سر برد، برگردن او سوار می‌شوید! در این هنگام، رسول خدا فرمود: آنان را واگذارید، به طور حتم آنها از شما بهترند! (همین، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۳۹۱؛ ج ۸، ص ۶۰۹)

جابر بن عبدالله، صحابی دیگر پیامبر می‌گوید: «پیامبر در بیماری‌ای که به مرگ ایشان منتهی شد، در آخرین ساعات عمر، صحیفه‌ای خواست تا برای امتش نامه‌ای بنویسد که نه همراه شوند و نه دیگران را گمراه کنند. کسانی که اطراف بستر پیامبر بودند، از جمله عمر بن خطاب، به سر و صدا و سخنان بیهوده پرداختند، تا اینکه پیامبر از کار خویش دست کشید.» (ابن سعد، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۲۴۳)

در نقل دیگری از حدیث جابر آمده است: «پیامبر هنگام وفاتش تقاضای کاغذ کرد تا در آن، نامه‌ای بنویسد که آنان (اصحاب) پس از آن، هرگز گمراه نشوند، لکن عمر بن خطاب به مخالفت پرداخت تا آنکه پیامبر از نوشتن آن نامه دست کشید.» (همین، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۳۹۰؛ ج ۸، ص ۶۰۹)

در نقل صحابی دیگر پیامبر، ابن عباس، آمده است: روز پنج‌شنبه، چه روز پنج‌شنبه‌ای؟! در آن روز، بیماری رسول خدا ﷺ شدت یافت. پیامبر فرمود: برای من دوات و کاغذی بیاورید تا برایتان نامه‌ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید. یکی از کسانی که نزد رسول خدا بود گفت: به طور حتم رسول خدا هذیان می‌گوید!

ابن عباس می‌گوید: پس از آن به رسول خدا گفته شد: آیا نیاوریم آنچه را که خواسته بودید؟ حضرت فرمود: آیا پس از این؟! (که حرمت مرا نگه نداشتید و به

من توهین کردید) و پس از آن، تقاضای قلم و کاغذ نکرد. (ابن سعد، ۱۴۰۵، ج ۲،

ص ۲۲۲)

از مجموعه فراین موجود در نقل‌های مختلف حدیث، چنین استفاده می‌شود که رسول خدا ﷺ در این ماجرا، به خاطر عشق شدیدی که به هدایت اصحاب خود داشته، خواسته خویش را تکرار نموده است. اما آنان هر بار به بهانه‌ای، از اجرای فرمان پیامبر ﷺ جلوگیری کرده‌اند. برای مثال، وقتی پیامبر ﷺ برای نخستین بار تقاضای دوات و کاغذ نمود تا وصیت خویش را بنویسد، آنها که می‌دانستند پیامبر ﷺ چه می‌خواهد بنویسد، گفتند: نه، لازم نیست. قرآن نزد ماست، کتاب خدا برای ما کافی است!

بار دوم که پیامبر ﷺ سخن خود را تکرار نمود، گفتند: درد بر پیامبر چیره شده، کتاب خدا نزد ماست و به چیز دیگری نیاز نداریم!

بار سوم که پیامبر خواسته خود را بیان نمود، گفتند: درد بر پیامبر غلبه کرده و هذیان می‌گوید! قرآن نزد ماست و کتاب خدا ما را بس است!

آری، این همه سر و صدا و سخنان بیهوده در حالی در محضر پیامبر ﷺ بیان گردید، و به آن حضرت نسبت هذیان داده شد، که خداوند در قرآن کریم آنان را از بلند کردن صدایشان نزد پیامبر اکیداً نهی کرده بود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَوْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ (حجرات: ۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید.

حدیث مزبور را بخاری هفت بار، و مسلم سه بار در صحیح خود ذکر کرده‌اند. (بخاری، ۱۴۱۴، ق. کتاب العلم، باب ۳۹؛ کتاب المرضی، باب ۱۷؛ کتاب الجهاد، باب ۱۷۲؛ کتاب الجزیه، باب ۶؛ کتاب استغزی، باب ۷۸؛ کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، باب ۲۶؛ مسلم، ۱۳۹۸، ق. باب ۵) افزون بر آن دو، جمع کثیر دیگری از دانشمندان بزرگ اهل سنت در

تفسیر، تاریخ، حدیث، سیره و لغت، حدیث مورد نظر را با سند صحیح در آثار خود ثبت کرده‌اند؛ از جمله: احمد بن حنبل، محمد بن سعد، بیهقی، طبرانی، ابویعلی موصلی، ابن حبان، هیشمی، بلاذری، ابن جریر طبری، ابن کثیر، ابو نعیم، ابن جوزی، ابن ابی الحدید، شمس‌الدین ذهبی، نووی، ابن حجر عسقلانی، قسطلانی، احمد عینی، ابن اثیر، ابن منظور و قاضی عیاض. (احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۳۵۵، ۳۲۴، ۲۹۳؛ ج ۳، ص ۳۴۶/ ابن سعد، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۴۵/ بیهقی، ۱۴۰۵ ق، ج ۷، ص ۱۸۱-۱۸۳/ طبرانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۱، ص ۳۰/ ابویعلی، ۱۴۰۶ ق، ج ۳، ص ۳۹۵/ ابن حبان، ۱۳۹۵ ق، ج ۸، ص ۲۰۱/ هیشمی، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۳۹۱؛ ج ۸، ص ۶۰۹/ بلاذری، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۲۳۶/ طبری، بی تا، ج ۳، ص ۱۹۳/ ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق، ج ۲، ص ۳۲۰)

### مفهوم واژه «هَجَرَ» از نگاه لغت‌شناسان

چنان‌که دیدیم، واژه «هَجَرَ» و مشتقات آن، در الفاظ حدیث، از سوی عمر بن خطاب و شماری از هم‌فکران او، درباره رسول خدا به کار رفته است. اکنون می‌خواهیم به بررسی واژه مزبور پرداخته، ببینیم ارباب «لغت» چه معنایی برای آن ذکر کرده‌اند و آیا اطلاق چنین معنا و مفهومی بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جایز است یا نه؟

۱. ابن فارس در *مجمل اللغة* در ذیل واژه «هَجَرَ» می‌نویسد: «الهجر: الهدیان... و الهجر: الافحاش فی المنطق» (ابن فارس، ۱۴۰۶ ق، ذیل واژه هَجَرَ)؛ هجر به معنای هدیان و سخن زشت است.

۲. قیومی در *المصباح المنیر* می‌نویسد: «و هَجَرَ المریض فی کلامه هَجراً ایضاً خلط و هَذی و الهجر بالضم الفحش و هو اسم من هَجَرَ یهجر» (قیومی، ۱۳۴۷ ق، ج ۲، ص ۳۴۷)؛ یعنی شخص مریض در سخن خود دچار اختلال حواس شده و هدیان

می‌گوید. و هَجْر به معنای سخن زشت است.

۳. ابن منظور می‌نویسد: «الهُجْر: الهذیان. و الهُجْر بالضم: الاسم من الالهجار، و هو الافحاش، و هَجَرَ في نومه و مرضه يَهْجُرُ هَجْرًا: هَذَى. و هَجَرَ المريض يَهْجُرُ هَجْرًا، فهو هاجر، حَلَمَ و هَذَى. و تهَجِرُونَ، تهْدُونَ. هَجَرَ يَهْجُرُ هَجْرًا اذا خلط في كلامه و اذا هذى. و في الحديث: قالوا ما شأنه أَهْجَرَ؟ ای اختلاف کلامه بسبب المرض علی سبیل الاستفهام، ای هل تغير کلامه و اختلط لاجل ما به من المرض؟» (ابن منظور، ۱۴۰۷ ق. ج ۱۵، ص ۳۳ و ۳۴ ذیل واژه هَجَرَ؛ هُجْر، یعنی هذیان. و هُجْر با ضمه، اسم است به معنای سخن زشت. و در خواب و بیماری، حَجْر کُنت: یعنی هذیان گُفت؛ و استعمال واژه هَجَرَ در مورد شخص مریض به این معناست که او در سخنانش دچار اختلال حواس شده و هذیان می‌گوید. و در حدیث آمده است که گفتند: حالش چگونه است؟ آیا هذیان می‌گوید؟ یعنی آیا به خاطر بیماری، دچار اختلال حواس شده و سخنانش فاقد انسجام است؟

بجز افراد یاد شده، لغت شناسان بزرگ دیگری مانند: ابن اثیر، قاضی عیاض، ابن حجر عسقلانی و زمخشری (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۴۶/ ابن حجر، ۱۴۱۰ ق، ج ۸، ص ۱۳۳/ ابن حجر عسقلانی، بی‌تا، «ب» ص ۲۰۰/ مقدمه فتح الباری ص ۲۰۰/ زمخشری، ۱۳۹۹ ق، ج ۲، ص ۹۳) نیز واژه هَجَرَ را به معنای هذیان دانسته‌اند.

چنان‌که ملاحظه گردید، لغت شناسان یاد شده، ماده «هَجَرَ يَهْجُرُ» را آنگاه که در مورد شخص مریض به کار رود، به معنای هذیان و سخن قبیح دانسته‌اند. هذیان، واژه‌ای است که بر سخنان پوچ و بی معنا اطلاق می‌شود. (ابن حجر عسقلانی، بی‌تا، «ب» ص ۲۰۰) حال چنان‌که در نقل‌های مختلف حدیث دوات و قلم آمده، عسر و جمعی از صحابه اشکال و تعابیر مختلف این ماده را در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر بیماری قرار داشته‌اند، به آن حضرت نسبت داده‌اند.

## تعابیر توهین‌آمیز

نمونه‌هایی از تعابیر توهین‌آمیز که در نقل‌های مختلف حدیث مورد نظر درباره پیامبر به کار رفته چنین است:

۱. اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ!... (بخاری، ۱۴۱۴ ق، کتاب مغازی، باب ۷۸؛ کتاب العلم، باب ۳۹؛ کتاب المرضی، باب ۱۷ / مسلم بن حجاج، ۱۳۹۸ ق، کتاب وصیت، باب ۵ / احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۳۲۴)
۲. قَالُوا: مَا لَهُ أَهْجَرُ؟! (بخاری، ۱۴۱۴ ق، کتاب جزیه، باب ۶)؛ گفتند: حالش چگونه است آیا هذیان می‌گوید؟! (بخاری، ۱۴۱۴ ق، کتاب مغازی، باب ۷۸ / مسلم، ۱۳۹۸ ق، کتاب وصیت، باب ۵)
۳. فَقَالُوا: مَا شَأْنُهُ أَهْجَرُ؟! (بخاری، ۱۴۱۴ ق، کتاب مغازی، باب ۷۸ / مسلم، ۱۳۹۸ ق، کتاب وصیت، باب ۵)

۴. فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولَ اللَّهِ! (بخاری، ۱۴۱۴ ق، کتاب جهاد، باب ۱۷۲)
۵. فَقَالُوا: هَجَرَ هَجَرَ رَسُولَ اللَّهِ! (ابن حجر، ۱۴۱۰ ق، ج ۸، ص ۱۳۳)
۶. فَقَالُوا: رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَهْجُرُ! (احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۳۵۵)
۷. فَقَالُوا: اَتْرَاهُ يَهْجُرُ! (بلاذری، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۲۳۶)
۸. فَقَالُوا: اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ! (مسلم، ۱۳۹۸ ق، کتاب وصیت، باب ۵ / طبری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۹۳)
۹. اِنَّمَا يَهْجُرُ رَسُولَ اللَّهِ! (ابن سعد، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۲۴۳)
۱۰. قَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ: اَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لِيَهْجُرُ! (همان، ص ۲۴۲)
۱۱. قَالَ عُمَرُ: دَعَا الرَّجُلَ فَانَّهُ لِيَهْجُرُ! (ابو حامد غزالی، ۱۴۲۱ ق، ص ۴۰)

موارد مزبور نمونه‌هایی است از تعابیر توهین‌آمیزی که عمر و هم‌فکران او دربارهٔ امین و وحی الهی، نبی مکرم ﷺ به کار برده‌اند. همان‌گونه که گذشت، چنانچه واژه «هَجَرَ» دربارهٔ شخص مریض به کار رود،



به معنای هذیان و سخن قبیح است. بدون شک استعمال واژه‌هایی نمونه آنچه ذکر شد، درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله، اقدامی کاملاً توهین آمیز است. نسبت دادن هذیان و بیهوده‌گویی به پیامبری معصوم، که به تصریح قرآن کریم جز بر اساس وحی الهی سخن نمی‌گوید، توهینی بزرگ و دروغی آشکار است.

استعمال این جملات توهین آمیز، درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی عمر و سیراهان او، و نقل آن در منابع دست اول اهل سنت، اعم از حدیث، تاریخ، سیره و لغت، مشکل بزرگی برای دانشمندان اهل سنت ایجاد کرده است. ایشان در این زمینه به دو دسته تقسیم شده‌اند:

دسته‌ای از آنان که پذیرفته‌اند گوینده این سخنان عمر بوده، تلاش کرده‌اند تا برای آن محمل درستی ارائه دهند؛ به گونه‌ای که هم شخصیت عمر محفوظ بماند و به حیثیت او لطمه‌ای وارد نشود، و هم توهین صریحی متوجه رسول خدا نگردد. دسته‌ای دیگر از دانشمندان، که این سخنان را کاملاً توهین آمیز و غیر قابل دفاع می‌دانسته‌اند، خود را به بی‌اطلاعی زده و انتساب این سخنان را به عمر، بکلی انکار کرده‌اند. از این گروه - برای مثال - می‌توان از قاضی عیاض و قرطبی نام برد. (تروی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۰۲/ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۱۲۳) قرطبی در ذیل این فراز از حدیث (فقالوا: ما شأنه أهرجر!؟) می‌نویسد: گوینده این سخن، آن را در مقام انکار کسی گفته است که در انجام فرمان رسول خدا توقف کرده و از حاضر کردن کاغذ و قلم خودداری نموده است. گویا آن گوینده گفته است: چگونه از اجرای فرمان رسول خدا باز می‌ایستی، آیا گمان می‌کنی که پیامبر هم مانند دیگران در حالت بیماری هذیان می‌گوید؟! از رسول خدا پیروی کن و آنچه را پیامبر خواسته‌اند حاضر نما؛ چرا که رسول خدا جز سخن حق چیزی بر زبان نمی‌آورد. قرطبی می‌گوید: این بهترین پاسخی است که در توجیه این فراز از حدیث می‌توان بیان نمود! (همان)

در پاسخ به سخن قرطبی باید گفت:

اولاً، جملات توهین آمیز در حدیث مورد نظر، همیشه به صورت استفهامی ذکر نشده تا بتوان آن را بر استفهام انکاری حمل کرد، بلکه - چنان‌که اندکی قبل دیدیم - اکثر تعابیر توهین آمیز در این حدیث به صورت اخباری است.

ثانیاً، چنان‌که پیش‌تر در سخنان لغت شناسان بزرگ مسلمان دیدیم، واژه «هَجَرَ» آنگاه که در مورد شخصی که در بستر بیماری قرار دارد استعمال شود، به معنای هذیان و سخن قبیح است؛ به صورت استفهامی باشد یا به صورت خبری، فرقی نمی‌کند.

ثالثاً، گوینده سخنان توهین آمیز، فرد ناشناخته‌ای نیست، بلکه چنان‌که تعابیر مختلف حدیث نشان می‌دهد و خود دانشمندان اهل سنت (ابن اثیر، بی‌نا، ج ۵، ص ۲۲۶/غرانی، ۱۴۲۱ ق، ص ۴۰/ابن منظور، ۱۴۰۸ ق، ذیل واژه هَجَرَ) هم به این معنا اذعان کرده‌اند، گوینده سخنان توهین آمیز، شخص عمر است.

رابعاً، تعابیری همچون: «ان رسول الله بهجرا» (مسلم، ۱۳۹۸ ق، کتاب وصیت، باب ۵) هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که گوینده، این سخنان را درباره‌ی شخص رسول خدا ﷺ استعمال کرده است، نه درباره‌ی فرد دیگری؛ چرا که او شخص پیامبر را به هذیان‌گویی متهم ساخته است نه دیگری را. و این مسئله به صراحت گویای آن است که او این کلمات را در ردّ فرمان رسول خدا ﷺ به کار برده است، نه ردّ فرد یا افراد دیگری، چنان‌که قرطبی پنداشته است.

قسطلانی به نقل از قاضی عیاض می‌نویسد: «اگر کسی بگوید پیامبر (در حال جهاد) فرار کرد، باید توبه کند، وگرنه باید کشته شود؛ چرا که شخصیت پیامبر ﷺ را تنقیص کرده است». (قسطلانی، بی‌نا، «ب»، ج ۱، ص ۹۸)

همچنین قرطبی می‌نویسد: «هرکس یکی از صحابه را نکوهش کند، و یا او را

در روایتش مورد طعن قرار دهد، خدای متعال را رد کرده و شرایع مسلمانان را باطل کرده است.» (قرطبی، ۱۹۶۶، ج ۱۶، ص ۲۹۷)

از قرطبی می پرسیم: در جایی که تنقیص یا مورد طعن قرار دادن یکی از صحابه، به منزله رد بر خدای متعال باشد، پس تنقیص و اسائه ادب به ساحت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و طعن و خدشه در سخن آن حضرت (اثنونی بکتف و دواة...) چه حکمی خواهد داشت؟! بر طبق قواعد دینی، چنین اقدامی به طریق اولی باید رد بر خدای رب العالمین باشد، اما مشخص نیست چرا قرطبی در مورد توهین کنندگان به ساحت مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله چنین حکمی صادر نکرده است؟ با اینکه هم ایشان و هم قاضی عیاض حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود: (اثنونی بکتف و دواة...) و نیز سخن توهین آمیز شماری از بزرگان صحابه را که گفتند: «ان رسول الله یهجر!» نقل کرده و حدیث را به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار داده اند (مسلم، ۱۳۹۵، ج ۱۱، ص ۱۰۲ / قرطبی، ۱۹۶۶، ج ۱۶، ص ۲۹۷) ولی هرگز در مورد افراد توهین کننده به ساحت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنان حکمی صادر نکرده اند! ایشان هرگز اقدام ناشایست آنان را رد بر خدای رب العالمین و ابطال شرایع مسلمانان ندانسته، بلکه با سکوت از کنار این واقعه مهم گذشته اند!

### موضوع نامه رسول خدا و احتمالات وارده

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جملات آغازین این فرمان، هدف خود را از نوشتن آن نامه بیان داشته اند. آن هدف والا، استمرار هدایت، و حفظ وحدت و یگانگی امت اسلامی بوده است. (احمد بن حنبل، بی تا، ج ۱، ص ۳۲۴ / ابن سعد، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۴۴ / ابن جریر، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۷۹۴ / بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۳۶)

اما اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از چه طریقی می خواسته اند هدف مزبور را محقق سازند،

مطلبی است که به موضوع نامه رسول خدا ﷺ مربوط می‌شود. هرچند آن نامه نوشته نشد تا ائمت اسلامی به طور قطع و یقین از مضمون آن آگاهی یابند، لکن در نقل‌های مختلف حدیث، شواهدی وجود دارد که موضوع نامه را روشن می‌سازد. دانشمندان مسلمان در این زمینه احتمالاتی بیان داشته‌اند که اهم آنها به فراز ذیل است:

### ۱. تعیین فرد یا افراد معینی برای امامت و خلافت

جمعی از دانشمندان اهل سنت، از جمله: احمد بن محمد قسطلانی، یحیی بن شرف نووی، ابن حجر عسقلانی، محمود عینی، کرمانی، ابو حامد غزالی و احمد امین مصری و... (قسطلانی، بی‌تا، «الف»؛ ج ۱، ص ۲۰۷/ نووی، ۱۴۰۷ ق؛ ج ۱۱، ص ۹۹/ ابن حجر، ۱۴۱۰ ق؛ ج ۱، ص ۲۰۹/ عینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۱/ کرمانی، ۱۴۰۱ ق؛ ج ۲، ص ۱۲۷/ غزالی، ۱۴۲۱ ق؛ ص ۴۰/ احمد امین، بی‌تا، ص ۴۱) و همه دانشمندان تشیع بر این باورند که رسول خدا ﷺ تصمیم داشت در آن نامه به امامان پس از خود تصریح کند.

قسطلانی می‌نویسد: (اكتب لكم كتاباً) فيه النص على الأئمة بعدى. (قسطلانی، بی‌تا، «الف»؛ ج ۱، ص ۲۰۷)

بجز اظهارات دانشمندان یاد شده، دلایل عقلی نیز احتمال مزبور را تأیید می‌کند؛ زیرا در شرایطی که پیامبر ﷺ در آستانه وفات قرار داشته‌اند، مهم‌ترین مسئله‌ای که می‌توانسته هم برای رسول خدا ﷺ و هم برای اصحاب ایشان مطرح باشد، مسئله جانشینی آن حضرت و رهبری آینده امت اسلامی است. در بحث خلافت نیز دو احتمال وجود دارد:

الف. **خلافت ابوبکر**: برخی از دانشمندان اهل سنت گفته‌اند: پیامبر می‌خواسته‌اند

آن نامه را دربارهٔ خلافت ابوبکر بنویسند، ولی به دلایلی از نوشتن آن منصرف شده‌اند. (پیشی، ۱۴۰۵ ق، ج ۷، ص ۱۸۴ / فسطاتی، بی تا، «الف»، ج ۵، ص ۱۶۹ / ابن کثیر، بی تا، ج ۴، ص ۴۵۲)

**ب. خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام:** برخی از دانشمندان اهل سنت و همهٔ دانشمندان تشیع بر این باورند که رسول خدا تصمیم داشت آنچه را که از آغاز بعثت تا آن روز، دربارهٔ امامت علی علیه السلام و فرزندان آن حضرت بیان داشته بود، مکتوب نماید و با رهبری الهی آنان، امت اسلامی را از خطر گمراهی و تفرقه ایمن سازد. این حقیقتی است که خود عمر بن خطاب نیز در گفت‌وگوی خود با عبدالله بن عباس، بدان اعتراف کرده است. عمر می‌گوید: «رسول خدا تصمیم داشت، خلافت را به علی واگذار کند...» (ابن سی‌الحدیث، ۱۳۸۷ ق، ج ۳، ص ۱۱۴)

## ۲. تبیین خلاصه و اهمّ احکام دین

برخی احتمال داده‌اند رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواسته‌اند در آن نامه، خلاصه و اهمّ احکام دین را بنگارند، تا این احکام، مایهٔ وفاق امت باشد. (نوی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۱، ص ۱۹۹ / حجر عسقلانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۲۰۹ / عینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۱ / فسطاتی، بی تا، «الف»، ج ۱، ص ۲۰۷)

## ۳. آزمایش اصحاب

شماری نیز احتمال داده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درصدد نوشتن چیزی نبوده‌اند، بلکه امرشان امتحانی بوده و صرفاً می‌خواسته‌اند آنان را آزمایش کنند و میزان فرمان‌برداری آنان را بیازمایند. (بخاری، ۱۳۰۴ ق، «الف»، ج ۱، ص ۲۴)

## آرزیابی احتمالات

به اعتقاد ما، از احتمالات سه‌گانه مزبور، تنها احتمال اول صحیح است، آن هم بخش دوم آن؛ یعنی خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام؛ زیرا مجموعه شواهد موجود در نقل‌های مختلف حدیث مورد نظر، و نیز سایر دلایل عقلی و نقلی، بیانگر این معناست.

### احتمال اول: تعیین فرد یا افراد معینی برای خلافت

الف. خلافت ابوبکر؛ شماری از دانشمندان اهل سنت از سر خوش باوری، احتمال داده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواسته‌اند آن نامه را درباره خلافت ابوبکر بنویسند، ولی با تکیه بر تقدیر الهی از نوشتن آن منصرف شده‌اند! برخی از آنان برای اثبات مدعای خود به یک روایت ساختگی نیز استدلال کرده‌اند. اینان از عایشه نقل کرده‌اند که گفته است: «چون بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله شدت یافت، حضرت به عبدالرحمن ابوبکر فرمود: برای من کاغذی بیاور تا برای ابوبکر نامه‌ای بنویسم که احدی درباره او اختلاف نکند؛ چون عبدالرحمن خواست برخیزد (تا کاغذ بیاورد) پیامبر فرمود: خدا و مؤمنان ابا دارند از اینکه کسی درباره تو به اختلاف بپردازد ای ابوبکر!». (ابن کثیر، بی‌نا، «ب» ج ۴، ص ۴۵۲)

به عقیده ما، احتمال مزبور درست نیست؛ زیرا تنها دلیل آن، روایت عایشه است، و این روایت به دلایلی غیر قابل پذیرش است؛ از جمله:

۱. حدیث فوق بر خلاف نظر جمهور دانشمندان اهل سنت است؛ چون آنان بر این عقیده‌اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نصی باقی نمانده که امام پس از وی را مشخص کرده باشد. از این رو، بر اساس عقیده خود آنان، این روایت قابل استناد نیست.

ابن حجر می‌نویسد: «... و قال جمهور اهل السنة والمعتزله والخوارج لم ينص علي احد...» (ابن حجر مکی، بی‌تا، ص ۲۶ / نفاذانی، ۱۴۰۹ ق، ج ۵، ص ۲۵۹ / ۲۶۲ / غزالی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰۱، با حاشیه حافظ عراقی)

عالمان بزرگ اهل سنت نیز هرگاه سخن از خلافت ابوبکر به میان آورده‌اند، خلافت او را مولود رأی یک یا چند نفر و حداکثر مولود اجماع مسلمانان ساکن مدینه دانسته‌اند. (قاضی، ۱۳۲۵ ق، ج ۸، ص ۳۵۲ / ماوردی، بی‌تا، ص ۷ / جوینی شافعی، ۱۴۱۶ و. ص ۱۶۹ / قرطبی، ۱۹۶۶ م، ج ۱، ص ۴۶۹ / ابن عربی مالکی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۲۲۹)

۲. اگر چنین روایتی وجود داشت، ابوبکر و یاران او در سقیفه در حالی که شدیداً محتاج دلیل بودند، برای اثبات حقانیت خود بدان استناد می‌کردند، و عدم استناد آنان، نشان‌دهنده آن است که چنین حدیثی وجود نداشته است. نیز، چرا عایشه این حدیث را در روز سقیفه نقل نکرد تا مخالفان پدرش را با نصّ سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مجاب سازد، و چرا بیان را از وقت حاجت به تأخیر انداخت؟

۳. معلوم نیست چه وقت و در کجا پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین سخنی درباره ابوبکر گفته‌اند؟ و چرا جز عایشه، دختر ابوبکر، شخص دیگری از صحابه آن را نشنیده است؟! درحالی که اهمیت موضوع اقتضا می‌کند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین حدیثی را نه برای یک نفر، بلکه در جمع صحابه بیان کنند تا همه از آن آگاهی یابند. و آیا با شهادت یک نفر، یعنی عایشه، می‌توان چنین حق بزرگی برای ابوبکر اثبات کرد؟

۴. اگر نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره خلافت ابوبکر بود، معنا نداشت که عمر با نوشتن آن مخالفت کند، و از نوشتن آن جلوگیری نماید. (همیمی، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۳۹۱ / ج ۸، ص ۶۰۹)، بلکه باید او کاغذ و قلمی حاضر کرده و با دست خود آن نامه را می‌نوشت؛ چرا که او با همه وجود خواستار روی کار آمدن ابوبکر بود و نخستین

کسی بود که با ابوبکر بیعت کرد و از دیگران نیز برای او بیعت گرفت. (قاضی، ۱۳۲۵)

ق. ج. ۱، ص. ۳۵۲ / تطبیق. ۱۹۶۶م، ج. ۱، ص. ۲۶۹

۵. اگر حدیث عایشه درست باشد، لازمه آن این است که سخن رسول خدا ﷺ دروغ باشد؛ چون در حدیث آمده که پیامبر فرمود: «خدا و مؤمنان ابا دارند که درباره تو اختلاف شود ای ابوبکر». در حالی که اهل بیت پیامبر و جمع کثیری از یاران آن حضرت مانند: سعد بن عباده، قیس بن سعد، سلمان فارسی، بوذر، مقداد، عمار، خالد بن سعید، حذیفه بن یمان، بریده، زبیر بن عوام و همه بنی هاشم با ابوبکر به مخالفت برخاستند و خلافت او را به رسمیت نشناختند. (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۳ ق. ص. ۲۱ / ابن عبد ربه، ۱۴۰۴ ق. ج. ۴، ص. ۸۵ / سعودی، ۱۹۸۹م، ج. ۲، ص. ۱۳۰) و به دلیل آنکه دروغ از ساحت پیامبر معصوم خدا به دور می‌باشد، معلوم می‌شود که حدیث یاد شده دروغ است.

۵. حدیث عایشه به لحاظ سند نیز دارای اشکال است. رجال‌شناسان اهل سنت، دو تن از رجال سند این حدیث، یعنی عبدالرحمن بن ابوبکر قرشی و ابومعاویه الضریر را تضعیف کرده‌اند. (یوسف المزی، ۱۴۱۳ ق. ج. ۱۶، ص. ۵۵۵ ج. ۲۵، ص. ۱۳۳ / عیسی، ۱۴۱۲ ق. ج. ۵، ص. ۳۳۰)

ابن ابی الحدید پس از نقل حدیث عایشه می‌نویسد: «این حدیث را در مقابل حدیثی ساخته‌اند که از آن حضرت در حال بیماری روایت شده است. آن حدیث این است: «دوات و بیاضی برایم بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید.» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ ق. ج. ۳، ص. ۱۷)

ب. خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام چنان‌که دیدیم، احتمال خلافت ابوبکر راه به جایی نبرد و دلایل متعددی آن را نفی نمود. هر چند با رد احتمال خلافت ابوبکر، به طور طبیعی خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می‌شود - چون احتمال سومی وجود



ندارد. اما با این وجود، به این مقدار بسنده نکرده و برای تقویت مدعای خود، دلایلی ذکر می‌کنیم:

۱. **حدیث انذار عشیره:** پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» از طرف خداوند مأمور شد تا رسالت خویش را آشکار سازد و نزدیکانش را به آیین اسلام فراخواند. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این مقصود، اجتماعی از نزدیکانش تشکیل داد و رسالت خویش را به آنان ابلاغ کرد. حضرت در این اجتماع فرمود: «... فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم»؛ کدام یک از شما مرا در این کار پشتیبانی می‌کند، به این شرط که او برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

علی رضی الله عنه که راوی حدیث است، می‌گوید: آنها همگی از جواب خودداری کردند، من که از همه کم سن و سال تر بودم، گفتم: ای پیامبر خدا! من در این کار یاور تو هستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت گردن مرا گرفت و فرمود: «هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا»؛ این برادر من و وصی و خلیفه من در میان شماست. سخن او را بشنوید و از وی اطاعت کنید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث با صراحت و بدون هیچ ابهامی، علی رضی الله عنه را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی کرده‌اند و این مؤید نظر دانشمندان شیعه در مورد موضوع نامه رسول خداست. (بنوی، ۱۴۰۵ ق، ج ۴، ص ۲۷۸ و ۲۷۹ / ابن عساکر، ۱۴۱۱ ق، ج ۲۲، ص ۴۹ / طبری، بی تا، «الف»، ج ۲، ص ۳۱۹ / حکانی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱، ص ۵۴۲: ۵۴۳ / ابن کثیر، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۳۶۴، با سندهای متعدد صحیح)

۲. **حدیث وصایت:** بریده از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «الکل نبی وصی و وارث و ان علیاً وصیی و وارثی.» (ابن عساکر، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۳۹۲ / احمد بن حنبل، مناقب، ج ۱۱۲، ص ۱۱۸ / طبرانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۶، ص ۲۲۱ / سبط ابن جوزی، ۱۴۰۱ ق، ص ۴۸،

...سند صحیح) در این حدیث نیز پیامبر ﷺ، علی علیه السلام را به عنوان وصی و وارث خود معرفی کرده‌اند.

**۲. حدیث ولایت:** ابن عباس می‌گوید: رسول خدا به علی فرمود: «انت ولی کل مؤمن بعدی»؛ تو پس از من سرپرست مؤمنان هستی. یا فرمود: «... انّ علیاً منّی و انا منه، و هو ولی کل مؤمن بعدی»؛ علی از من است و من از او، و او پس از من سرپرست و صاحب اختیار هر مؤمنی است. (ابن داود طرابلسی، بی‌تا، ص ۳۶۰/حاکم، ج ۳، ص ۱۲۲؛ ۱۱۹/ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲/نسائی، ۱۹۸۷ م: ص ۳۰/نسائی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۳۲، با سدهای متعدد و صحیح)

در این روایت نیز پیامبر ﷺ با صراحت تمام علی علیه السلام را پس از خود به عنوان سرپرست و صاحب اختیار همه مؤمنان معرفی کرده‌اند.

بجز روایات مزبور، احادیث ثقلین، غدیر، امامان اثنا عشر و... نظر ما را تأیید می‌کند که برای رعایت اختصار، از نقل آنها خودداری می‌نماییم. این احادیث به وضوح نشان می‌دهد که رسول خدا ﷺ می‌خواسته‌اند در آن نامه آنچه را که از آغاز بعثت تا آن روز، به صورت شفاهی در مورد امامت علی علیه السلام بیان داشته بودند، به صورت مکتوب در آورند و آن را در میان امت باقی گذارند، تا نه کسی گمراه شود و نه در میان اصحاب رسول خدا ﷺ اختلافی پدید آید.

بجز مباحث گذشته، شواهد دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد مضمون نامه رسول خدا ﷺ در مورد امامت علی علیه السلام بوده است؛ از جمله:

۱. کراهت شدید عمر بن خطاب: چنان‌که پیش‌تر دیدیم، عمر بن خطاب گفته بود: ما از نوشته شدن نامه پیامبر شدیداً کراهت داشتیم. «فکرهنا ذلک اشد الکراهة!...» (همین، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۳۹۱؛ ج ۸، ص ۶۰۹) این سخن خلیفه نشان می‌دهد که وی از مضمون نامه پیامبر ﷺ آگاه بوده، وگرنه معنا نداشت از نوشته

شدن نامه‌ای که از محتوای آن اطلاعی ندارد، کراهت داشته باشد.

نیز بجز مسئلهٔ خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، هریک از احتمالات دیگر که موضوع نامهٔ رسول خدا باشد، امر ناراحت‌کننده‌ای نیست که موجبات ناراحتی عمر را فراهم سازد؛ نه خلافت ابوبکر ناراحت‌کننده است، نه نوشتن خلاصه احکام، و نه آزمایش اصحاب. موارد یاد شده چیزی نبود که عمر را به خشم آورد، به گونه‌ای که به ساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله توهین کند و از نوشتن نامهٔ ایشان جلوگیری نماید. تنها چیزی که می‌توانست در آن شرایط برای عمر، بلکه برای بسیاری از مهاجران قریشی نگران‌کننده باشد، خلافت علی علیه السلام و حاکمیت بنی‌هاشم بر آنان بود.

این چیزی است که خود عمر نیز بدان اعتراف کرده است. وی در گفت‌وگوی خود با این عباس می‌گوید: رسول خدا تصمیم داشت خلافت را به علی واگذار کند، اما خواست خداوند چیز دیگری بود، و ارادهٔ خدا بر ارادهٔ پیامبرش غالب گشت! (ابن سنی الحدید، ۱۳۸۷ ق. ج ۳، ص ۱۱۴)

آری، مصونیت بخشیدن امت از گمراهی و اختلاف، چیزی است که جز از طریق پیشوایان معصوم و آگاه (علی علیه السلام و اولادش) میسر نیست.

۲. سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله: «برای من کاغذ و قلمی بیاورید تا برایتان نامه بنویسم، که پس از من حتی دو نفر از شما با هم اختلاف نکنید». (احمد بن حنبل، ۱۲۱۱ ق. ج ۱، ص ۲۹۳)

تاریخ نشان می‌دهد پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اولین و مهم‌ترین اختلافی که در میان امت اسلامی روی داده بر سر مسئلهٔ جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؛ اختلافی که پیامبر صلی الله علیه و آله در صدد از میان برداشتن آن بودند.

۳. حدیث ثقلین، مفسر حدیث دوات و قلم: حدیث متواتر «ثقلین» از راز و

رمزهای ناگفته حدیث «دوات و قلم» پرده برداشته و آن را تفسیر می‌کند. اگر این سخن رسول خدا ﷺ را که فرمود: «اثنونی بالکتف و الدواة اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعدی ابدأ» (مسلم بن حجاج، ۱۳۹۸ ق؛ کتاب وصیت، باب ۵) در کنار بیان: «انی تارک فیکم ... ما ان تمسکتکم به لن تضلوا بعدی... کتاب الله و عترتی اهل بیتی» (ترمذی، بی‌ناج، ۵، ص ۳۲۹/ سیرطی، بی‌ناج، ۲، ص ۶۰/ قاضی عیاض، بی‌ناج، ۲، «الف»، ص ۱۰۵) قرار دهیم، تردید نخواهیم کرد که هر دو یک هدف را تعقیب می‌کنند و رسول خدا خواسته‌اند در آخرین روزهای حیات خود، آنچه را که در حدیث ثقلین برای اصحاب بیان داشته و پیروی از آن را بر اصحاب واجب فرموده بودند، طی فرمانی تفصیل داده و به صورت سندی مکتوب درآورند تا امت اسلامی در پرتو عمل به آن، پوینده راه هدایت باشند. (شرف الدین، ۱۳۸۶ ق، ص ۱۵۸)

### احتمال دوم: تبیین خلاصه و اهمّ احکام دین

شواهد موجود نشان می‌دهد که رسول خدا ﷺ نمی‌خواستند در آن نامه درباره احکام الهی چیزی بنویسند. برخی از شواهد این مدعا چنین است:

۱. مدعیان این نظریه، برای اثبات مدعای خود دلیلی اقامه نکرده‌اند، و ادعای بدون دلیل، فاقد ارزش است.
۲. نوشتن خلاصه احکام برای حفظ امت از گمراهی، چیزی نبود که اختلاف‌انگیز باشد و عمر و هم‌فکران او را به مخالفت وادارد؛ چرا که اگر خلاصه احکام اختلاف‌انگیز باشد، تفصیل احکام به طریق اولی اختلاف‌انگیز خواهد بود. حال آنکه پیش از آن، تفصیل همان احکام بر پیامبر ﷺ نازل، و ایشان آن را ابلاغ کرده بود، ولی نه عمر و نه کس دیگری با آن به مخالفت برنخاسته بود.
۳. اگر چنین نامه‌ای با محتوای خلاصه احکام نوشته شده بود، نه تنها موجب

وحدت و هدایت امت نمی‌شد، بلکه خود منشأ اختلافاتی تازه می‌گشت؛ زیرا به دلیل مجمل و مختصر بودن، برای فهم معنای آن نیاز به اجتهاد وجود داشت، و اجتهاد مجتهدان، سرانجام به بیان آرای متفاوت و مختلف منتهی می‌شد، در نتیجه، هدف رسول خدا صلی الله علیه و آله را، که حفظ وحدت و هدایت امت بود، تأمین نمی‌کرد.

۴. مقام، مقام نوشتن خلاصه احکام نبود؛ زیرا پیامبر در حال گذراندن آخرین لحظات زندگی بودند، و خلاصه احکام با نوشتن یک نامه کوتاه به انجام نمی‌رسید، بلکه مستلزم نوشتن یک کتاب بود و شخص محض که تنها لحظاتی تا پایان عمر او باقی است، هرگز در صدد نوشتن چنین نامه مفصلی بر نمی‌آید، بخصوص اگر آن شخص، شخصیت ممتاز جامعه بشری، نبی مکرم اسلام باشد. ضمن اینکه مضمون چنین نامه‌ای در قرآن کریم موجود بود؛ چرا که قرآن امهات احکام اسلام را دربر داشت.

### احتمال سوم: آزمایش اصحاب

این احتمال نیز راه به جایی نمی‌برد؛ زیرا:

۱. این واقعه، در حال احتضار پیامبر صلی الله علیه و آله روی داده است. بنابراین، لحظه، لحظه امتحان نبوده، بلکه زمان رفع عذر، بیم دادن، و بیان سفارش‌های مهم برای امت بوده است.

۲. توهین مخالفان به ساحت پیامبر صلی الله علیه و آله، و جلوگیری از نوشته شدن نامه آن حضرت، به وضوح نشان می‌دهد که آنان از تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع داشته‌اند و فرمان آن حضرت را درباره آزمایش اصحاب نمی‌دانسته‌اند، وگرنه با آن به مخالفت بر نمی‌خاستند؛ چون امر امتحانی زبانی برای آنان نداشت.

۳. در میان عقلا رسم بر این است که اگر کسی بخواهد افرادی را امتحان کند، در آغاز کار آنان را امتحان می‌کند تا از نتیجه امتحان استفاده کند، نه در پایان کار، که می‌خواهد با آنان قطع رابطه کند. در واقعه مورد نظر، فرض چنین امتحانی، کار بیهوده و غیر معقولی است که از ساحت پیامبر خدا ﷺ به دور است.

۴. چنان‌که سندی شارح صحیح بخاری (بخاری، با حاشیه سندی، ۱۳۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۳) متذکر شده، امتحانی دانستن امر رسول خدا ﷺ اشکال دیگری نیز دارد: پیامبر به آنان خبر داد می‌خواهد برایشان نامه‌ای بنویسد که پس از آن گمراه نشوند، در حالی که در واقع، نمی‌خواست چنین نامه‌ای بنویسد، و چنین سخنی یک دروغ آشکار است. و ساحت پیامبر خدا ﷺ از هرگونه دروغی منزّه است.

### شبهه‌ها و پاسخ‌ها

واقعه روز پنج‌شنبه و حدیث دوات و قلم از عصر رسالت، تا اواسط قرن چهاردهم هجری، از نظر سند مورد قبول دانشمندان فریقین بوده، و در صحت سند آن، میان آنان اختلافی وجود نداشته است.

از اواسط قرن چهاردهم هجری به بعد، پس از آنکه دانشمندان معاصر اهل سنت، توجهات پیشینیان را ناکافی یافتند، و خودشان نیز نتوانستند توجیه تازه و قابل قبولی ارائه دهند، در صدد برآمدند تا در اصل حدیث مورد نظر تردید کنند. آغازگر این تردیدها، طه حسین از روشن‌فکران کشور مصر است. پس از او، شماری از دانشمندان ترکیه، و سپس جمعی از دانشمندان شبه قاره هند، و اخیراً برخی از دانشمندان اهل سنت در ایران، به جمع این کاروان پیوسته‌اند، و بدون آنکه دلیل قابل قبولی ارائه کنند، در صحت سند این حدیث تردید کرده‌اند. مجموعه تردیدهای آنان در مورد واقعه مزبور، به قرار ذیل است:

### شبهه

«این داستان ساخته دشمنان دین است که در ایام بروز فتنه‌ها ساخته شده و به دست بعضی از مسلمین ساده لوح بی فکر، در کتب حدیث راه یافته است.»  
(خلیب. ۱۳۸۲. ص ۱۴۳ و ۱۴۴)

### پاسخ

از این نویسنده باید پرسید: کدام یک از دشمنان دین، و در ایام بروز کدام فتنه‌ها این داستان را ساخته‌اند؟ در میان امت اسلامی، نخستین کسانی که حدیث «دوات و قلم» و حوادث پیرامون آن را نقل کرده‌اند شماری از برجسته‌ترین شخصیت‌های صحابه پیامبرند؛ از جمله: علی بن ابی طالب رضی الله عنه، جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عباس، و عمر بن خطاب. همه کسانی که در عصرهای بعد حدیث مورد نظر را نقل کرده‌اند، سلسله سند آنان به یکی از این افراد منتهی می‌شود.

همچنین نویسنده یاد شده باید به این سؤال پاسخ دهد که کدام مسلمان ساده لوح بی فکر، این حدیث را در کتب حدیث ثبت کرده است؟ حدیث مورد نظر را جمع کثیری از محدثان، مورخان، مفسران، شارحان حدیث، سیره نگاران و لغت شناسان با سندهای متعدد صحیح، در آثار خود ثبت کرده‌اند. از آن جمله‌اند:

۱. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری: کتاب العلم، باب ۳۹؛ کتاب السرضی، باب ۱۷؛ کتاب الجهاد، باب ۱۷۲؛ کتاب الجزیه، باب ۶؛ کتاب المغازی، باب ۷۸؛ کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، باب ۲۶.
۲. مسلم بن حجاج قشیری، صحیح مسلم: کتاب وصیت، باب ۵. وی حدیث را

از سه طریق نقل کرده است.

۳. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۲۲۲، ۲۹۳، ۳۲۴، ۳۲۵ و ۳۵۵؛ ج ۳، ص ۳۴۶.

۴. محمد بن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۴۵. وی ۹ بار از ۹ طریق حدیث را نقل کرده است.

۵. بیهقی، دلائل النبوه، ج ۷، ص ۱۸۱-۱۸۳.

۶. ابوالقاسم طبرانی، معجم کبیر، ج ۱۱، ص ۳۰.

۷. ابویعلی موصلی، مسند، ج ۳، ص ۳۹۵.

۸. ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۲۰۱.

۹. هبشی، مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۹۱ و ج ۸، ص ۶۰۹.

۱۰. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۳۶.

۱۱. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۳.

۱۲. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۳۲۰ / النهاية فی غریب الحدیث،

ج ۵، ص ۲۴۶.

۱۳. ابن کثیر، البداية و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۷.

۱۴. ابو نعیم، حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۲۵.

۱۵. ابن جوزی، الوفا باحوال المصطفی، ص ۷۹۴.

۱۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰.

۱۷. ذهبی، السیرة النبویه، ص ۳۸۴.

۱۸. ابن کثیر، السیرة النبویه، ج ۴، ص ۴۵۰.

۱۹. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۹۹ و ۱۰۲.

۲۰. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱، ص ۲۰۹ و ج ۸، ص ۱۳۳.



۲۱. قسطلانی، ارشاد الساری، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲۲. احمد عینی، عمدة القاری، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۳ و ۳۴.

۲۴. قاضی عیاض، فتح الباری، ج ۸، ص ۱۳۳.

و ده‌ها تن دیگر از بزرگان تاریخ و تفسیر و حدیث.

همچنین راویان حدیث، همچون سفیان بن عینه، سعید بن جبیر و زهری همگی از پیشوایان بزرگ علم حدیثند و در بررسی‌هایی که تاکنون داشته‌ایم، به موردی بر نخوردیم که کسی با ذکر دلیل علمی، سند این حدیث را تضعیف کرده باشد.

در اینجا از نویسنده نام‌برده می‌پرسیم: آیا افراد یاد شده که همگی از برجسته‌ترین محدثان و مورخان و سیره‌نویسان و لغت‌شناسان اهل سنت به شمار می‌آیند، افرادی ساده لوح و بی‌فکرند؟! اگر اینان ساده لوح و بی‌فکرند، پس افراد هشیار و متفکر اهل سنت چه کسانی هستند؟ اگر اینان را ساده لوح و بی‌فکر بدانیم، باید بپذیریم که اسلام اهل سنت، در عرصه‌های مختلف، توسط افراد ساده لوح و بی‌فکر به دست مسلمانان عصرهای بعد و عصر حاضر رسیده است! و چنین معارفی چه ارزشی خواهد داشت!؟

### شبهه

«این ماجرا متضمن اسائه ادب اصحاب بزرگ آن حضرت است و نشان می‌دهد اصحاب بزرگ پیامبر اعتنایی به دستوراتش نمی‌کردند، و آشکارا با آن حضرت مخالفت کردند، و سخنان پیامبر را هذیان نامیدند.» (خطیب، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳)

## پاسخ

اولاً، حدیث یاد شده، متضمن اسائه ادب همه اصحاب پیامبر ﷺ یا همه بزرگان اصحاب، نسبت به آن حضرت نیست، بلکه فقط متضمن اسائه ادب کسی است که این سخنان توهین آمیز را به پیامبر ﷺ نسبت داده است؛ یعنی عمر بن خطاب. ثانیاً، سربلندی عمر از فرمان پیامبر ﷺ و مخالفت او با آن حضرت، تنها به همین مورد محدود نمی شود، بلکه او پیش از آن نیز بارها با تصمیمات پیامبر ﷺ به مخالفت برخاسته بود.

در ماجرای صلح حدیبیه، چنان که خود نویسنده نقل کرده، عمر مخالف تصمیم پیامبر ﷺ در امضای قرارداد صلح بوده است. (همان، ص ۱۵۱)

در ماجرای جنگ بدر، عمر و ابوبکر مخالف جنگیدن پیامبر ﷺ با سران مشرک قریش بودند. اما پیامبر ﷺ در حالی که شدیداً ناراحت شده بودند، از آنان روی گردانده، و بدون توجه به نظر آنها، سران قریش را در «بدر» تنبیه کردند.

(احمد بن حنبل، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۲۳۸ و ۵۱۳ / نووی، ۱۴۰۷، ج ۱۲، ص ۳۶۶ / بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۲۷ / ابی یمنی مرسلنی، ۱۴۰۶، ج ۶، ص ۴۰۷ / ابن حجر، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۳۶۵ / سیوطی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۶۳)

همچنین، طبق نقل بخاری، ابن ابی ملیکه، از عبدالله بن زبیر نقل می کند که گفت: آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ (حجرات: ۲) درباره ابوبکر و عمر نازل شده است. و این، زمانی بود که آن دو، نزد رسول خدا ﷺ با هم به نزاع برخاسته و صدای خود را بلند کرده بودند. آیه مزبور نازل شد و آن دو را از چنین اقدامی نهی نمود. (بخاری، ۱۴۱۴، ق، کتاب التفسیر، سورة حجرات،

ب ۳۲۹)

سربلندی خلیفه از دستور پیامبر ﷺ در ماجرای حدیث دوات و قلم، یکی از

آخرین موارد سربلندی وی از دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات آن حضرت به شمار می‌آید. مخالفت خلیفه با نظرات رسول خدا صلی الله علیه و آله، به روزگار حیات آن حضرت محدود نشده، بلکه پس از درگذشت ایشان نیز ادامه یافته است. نمونه‌های متعددی از این‌گونه مخالفت‌ها در کتاب‌های مربوطه آمده است. (رک:

امینی، ۱۴۱۶ ق، ج ۶، ص ۲۴۸، ۲۷۸ و ۴۱۶)

### شبهه

«داستان حدیث دوات و قلم دروغ و فاقد سند صحیح است.» (خطیب، ۱۳۸۲، ص

۱۴۳، ۱۴۵ و ۱۵۰)

### پاسخ

چگونه می‌توان حدیثی را که دو تن از برجسته‌ترین حافظان و نویسندگان اهل سنت، یعنی بخاری و مسلم یا ده سند صحیح (بخاری از هفت طریق و مسلم از سه طریق) نقل کرده‌اند، و رجال موجود در این سندها، همگی از برجسته‌ترین حافظان و راویان اهل سنت می‌باشند، صحیح ندانست، بخصوص اینکه در مورد صحیح بخاری نوشته‌اند: «بعد از کتاب خدا صحیح‌ترین کتاب است»؟ (بخاری، ۱۳۰۴ ق، ص ۴) خود بخاری و نیز پیشوایان بزرگ حدیث، همچون علی بن مدینی، احمد بن حنبل و یحیی بن معین، نیز احادیث مندرج در صحیح بخاری را صحیح دانسته‌اند. (ابن حجر، بی‌تا، «ب»؛ ج ۷، ص ۴۸۹) افزون بر این، شماری از دانشمندان بزرگ اهل سنت پس از نقل حدیث، به صحت آن تصریح کرده‌اند. ذهبی پس از نقل حدیث می‌نویسد: حدیث مورد اتفاق است. (ابن کثیر، بی‌تا، «الف»؛ ص ۳۸۴) ابو نعیم می‌نویسد: صحیح است. (ابو نعیم، ۱۴۰۹ ق، ج ۵، ص ۲۵) ابن ابی الحدید

می نویسد: تمامی محدثان بر نقل این حدیث اتفاق نظر دارند. (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷ ق. ج ۲، ص ۲۰)

هیثمی می نویسد: رجال سند حدیث رجال، صحیح است. (هیثمی، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۳۹۱)

آقای حسین سلیم اسد، محقق مسند ابی یعلی در ذیل حدیث نوشته است: رجال سند حدیث رجال، صحیح است. (ابی یعلی موصلی، ۱۴۰۶ ق، ج ۳، ص ۳۹۳ و ۳۹۵)

### شبهه

«لازمه پذیرش حدیث دوات و قلم این است که حال که آن نامه نوشته نشده پس امت گمراه و از سعادت محرومند.» (خطیب، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳، ۱۴۵ و ۱۵۰)

### پاسخ

چنان که پیش تر گذشت، رسول خدا ﷺ تصمیم داشته‌اند در آن نامه به امامت علی علیه السلام و فرزندان ایشان تصریح کنند، و خلافت علی علیه السلام و فرزندانش را در قالب سندی مکتوب در میان امت باقی گذارند. اما عمر و هم‌فکران او که از مضمون نامه رسول خدا ﷺ با خبر شده بودند، یا توهین به ساحت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و بر هم زدن آن مجلس، از نوشته شدن نامه پیامبر جلوگیری کردند. (هیثمی، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۳۹۰ / ابی یعلی موصلی، ۱۴۰۶ ق، ج ۳، ص ۳۹۵ / ابن حجر، ۱۴۱۰ ق، ج ۸، ص ۱۴۲)

چنان‌که در متن حدیث آمده، افرادی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، پس از تقاضای رسول خدا ﷺ و به دنبال سخن توهین آمیز خلیفه دوم، به دو دسته تقسیم شدند. گروهی که موافق نظر پیامبر بودند، در صدد برآمدن قلم و کاغذ فراهم کنند تا پیامبر صلی الله علیه و آله نامه مورد نظر را بنویسند. اما مخالفان نامه پیامبر که عمر در رأس آنان

قرار داشت، گفتند: درد بر پیامبر فایق آمده و قرآن نزد شماست، کتاب خدا ما را بس است!... (بخاری، ۱۴۱۴ ق، کتاب المرضی، باب ۱۷ / مسلم، ۱۳۹۸ ق، کتاب وصیت، باب ۵) بنابراین، بر اثر نوشته نشدن نامه پیامبر صلی الله علیه و آله تنها کسانی گمراه شده و از سعادت محرومند که از پذیرش فرمان پیامبر سر باز زده‌اند. اما دلیلی بر گمراهی کسانی که تسلیم فرمان پیامبر بوده و خواستار نوشته شدن وصیت ایشان بوده‌اند، وجود ندارد، بلکه این دسته، از پویندگان راه هدایتند.

پس بر خلاف ادعای نویسنده یاد شده، نانوخته ماندن نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به معنای گمراه شدن همه امت نیست.

و اما گمراه شدن بخش‌هایی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن حضرت، حقیقتی است که بجز حدیث دوات و قلم، در حدیث متواتر «حوض» نیز آمده است. (مسلم، ۱۳۹۸ ق، ج ۴، ص ۱۷۹۲، ذیل صفحه) نمونه‌هایی از تعبیر این حدیث، که پنجاه تن از بزرگان صحابه آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، به قرار ذیل است:

۱. عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «انا فرطکم علی الحوض، و لیرفعن رجال منکم ثم لیختلجن دوتی، فأقول: یا رب اصحابی؟ فیقال: انک لاندری ما احدثوا بعدک» (بخاری، ۱۴۱۴ ق، کتاب الرقاق، باب ۵۳ / مسلم، ۱۳۹۸ ق، کتاب الفضائل، باب ۹)؛ من پیش از شما بر حوض کوثر وارد می‌شوم، و خداوند مردانی از شما را به من نشان می‌دهد. سپس از نزد من رانده می‌شوید. من می‌گویم: پروردگارا اصحابی؟ خطاب می‌شود: تو نمی‌دانی اینان بعد از تو چه (بدعت‌ها و فتنه‌هایی) پدید آوردند.

۲. انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «لیردن علی ناس من اصحابی الحوض، حتی عرفتهم اختلفوا دوتی، فأقول: اَصحابی؟ فیقول: لا تدری ما احدثوا بعدک» (همان، ص ۲۴۰۶ / مسلم، ۱۳۹۸ ق، کتاب فضائل، باب ۹)؛ گروهی از

چهره‌های شناخته شده‌ی اصحابیم در حوض کوثر بر من وارد می‌شوند، سپس از نزد من رانده می‌شوند. می‌گویم: اصحابیم؟ خطاب می‌شود: تو نمی‌دانی پس از تو چه (بدعت‌ها و فتنه‌هایی) پدید آوردند.

۳. سهل بن سعد از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «أَنِّي فَرَطْتُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، ... لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونَنِي، ثُمَّ يَحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ. فَأَقُولُ: أَنَّهُمْ مِنِّي، فيقال: انك لاتدري ما احدثوْا بعدَكَ، فأقولُ: سُحْقاً لِمَن غَيَّرَ بَعْدِي» (بخاری، ۱۴۱۴ ق، کتاب رفاق، باب ۵۳/ مسلم، ۱۳۹۸ ق، کتاب فضائل، باب ۹؛ من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم... به دنبال آن، گروهی از کسانی که من آنان را می‌شناسم و آنان مرا می‌شناسند، بر من وارد می‌شوند. سپس بین من و بین آنها فاصله می‌شود (و از ورود آنان به حوض برای آشامیدن آب جلوگیری می‌شود) من می‌گویم: آنان از منند. خطاب می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از تو چه (بدعت‌هایی) پدید آوردند. پس می‌گویم: دور باد، دور باد کسی که اوضاع را پس از من دگرگون کرد.

۴. ابوهریره از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي، فيجلبون عن الحوض، فأقول: يا رَبِّ اصحابي؟ فيقول: انك لاعلم لك بما احدثوا بعدك، انهم ارتدوا على ادبارهم الفهقري» (بخاری، ۱۴۱۴ ق، کتاب الرفاق، باب ۵۳؛ در روز قیامت جمعی از اصحابیم بر من وارد می‌شوند. اما از حوض کوثر طرد می‌شوند. من می‌گویم: پروردگارا اصحابیم؟ خطاب می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از تو چه بدعت‌هایی پدید آوردند. آنان از هدایت و حق رجوع نموده و به افکار گذشته خود باز گشتند. (دیب البغا، ۱۴۱۴ ق، ج ۵، ص ۲۴۰۷)

نمونه‌های فراوان دیگری در این زمینه وجود دارند که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. برای نمونه، بخاری حدیث مزبور را از شانزده طریق نقل کرده است.

چنانکه ملاحظه گردید، جمعی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به تصریح احادیث مزبور، پس از درگذشت آن حضرت، از مسیر حق و هدایت رجوع کرده و به افکار باطل روزگار گذشته خود بازگشته‌اند.

دانشمندان اهل سنت کوشیده‌اند تا روایات مزبور را بر شماری از تازه مسلمانانی که در روزهای پایانی عمر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله، یا اندکی پس از درگذشت ایشان، در نقاط دور دست کشور اسلامی از اسلام برگشته‌اند، تطبیق دهند. (نووی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۵، ص ۷۱ و ۷۲) اما در روایات یاد شده تعبیری وجود دارد که چنین توجیهی را بر نمی‌تابد. تعبیری مانند: «لیرفعن رجال منکم» و «اصحابی» و «اعرفهم و یعرفونی» و مانند آنها به وضوح نشان می‌دهد که مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی هستند که با ایشان آشنایی و ارتباط نزدیکی داشته‌اند؛ چرا که آن حضرت افراد حاضر را خطاب قرار داده و می‌فرماید: رجالی که در حوض بر من وارد می‌شوند از شما هستند. واژه «اصحاب» نیز بر کسانی اطلاق می‌شود که مدتی محضر پیامبر را درک کرده باشند، بخصوص که تعبیر «اعرفهم و یعرفونی» صراحت دارد در اینکه هم آنان پیامبر صلی الله علیه و آله، رابه خوبی می‌شناسند و هم پیامبر آنان را. اما اصحاب رده که فاقد این ویژگی‌ها بودند، تازه مسلمانانی به شمار می‌آمدند که در آخرین ماه‌های حیات پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورده بودند. به همین دلیل، بسیاری از آنان یا اصلاً پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده بودند، و یا اگر هم دیده بودند، ارتباط و آشنایی‌شان با پیامبر صلی الله علیه و آله در حدی نبود که واژه صحابی و اصحاب بر آنان اطلاق شود.

اما کسانی که در عصرهای بعد به پیروی از افراد منحرف صحابه گمراه شده‌اند، گناهانشان بر گردن افرادی است که پیش از آنان راه گمراهی را گشوده و پیش روی آنان قرار داده بودند.

### شبهه

«سیره پیامبر ﷺ بر این بوده که فقط قرآن کریم را می‌نوشته‌اند و سایر دستورات خود را با گفتار بیان می‌کرده‌اند نه با نوشتن. و دستور نوشتن در حدیث دوات و قلم بر خلاف سیره گذشته پیامبر است.» (خطیب، ۱۳۸۲، ص ۱۴۷)

### پاسخ

مطلب فوق، ادعایی کاملاً بی‌اساس است؛ چراکه بر اساس نوشته‌های دانشمندان اهل سنت، رسول خدا ﷺ ده‌ها نامه به رهبران کشورهای مختلف جهان و سران قبایل عرب نوشته و آنان را به پذیرش اسلام دعوت کرده‌اند. این نامه‌ها توسط شماری از دانشمندان مسلمان جمع آوری، و در آثار مخصوصی تدوین یافته‌اند. (زیلعی حنفی، ۱۴۰۷ ق. ج ۴، ص ۴۱۷-۴۲۵ / ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق. ج ۲، ص ۲۱۰) افزون بر این، پیامبر ﷺ با رهبران قبایل مختلف قرارداد صلح و همکاری داشته‌اند؛ این قراردادها نیز به صورت مکتوب بوده است. یکی از این قراردادها «پیمان صلح حدیبیه» است. در مجموعه نامه‌های رسول خدا ﷺ رسم بر این بوده که پیامبر ﷺ مطلب مورد نظر را املا نموده و نویسندگان ایشان، سخن حضرت را می‌نوشته‌اند، اما در پیمان صلح حدیبیه، پیامبر ﷺ این سیره متعارف را نادیده گرفته و بخشی از پیمان صلح را با دست مبارک خود نوشتند. (ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق. ج ۲، ص ۲۰۴ / طبری، بی‌تا، «الف»، ج ۲، ۶۳۶)

همچنین رسول خدا ﷺ شماری از صحابه را تشویق می‌نمودند تا احادیث ایشان را بنویسند. برای نمونه، عبدالله بن عمرو بن عاص به رسول خدا ﷺ عرض کرد: «یا رسول الله! اکتب کل ما اسمع منک؟ قال رسول الله ﷺ: نعم. قال: فی الرضا والغضب؟ قال نعم، فانی لا اقول الا حقاً» (ابن عبد البر، ۱۳۷۸ ق. ج ۴، ص ۲۲۱)



احمد بن حنبل. ۱۴۱۴ ق. ج ۲، ص ۲۱۵، ۳۴۰ و ۳۶۰/ترمذی، ج ۴، ص ۳۵۷ با تصریح به صحت حدیث/بیهقی، بی تا، ج ۱۰، ص ۲۸۴/هیثمی، ۱۴۱۴ ق. ج ۹، ص ۱۷/زبیدی، بی تا، ج ۷، ص ۱۰۵/سیوطی، بی تا، ج ۶، ص ۱۲۲؛ ای رسول خدا! آیا هر چه از شما می‌شنوم بنویسم؟ فرمود صلی الله علیه و آله: بله. گفت: در حالت خشنودی و غضب؟ فرمود صلی الله علیه و آله: بله. به درستی که من جز حق، سخنی بر زبان نمی‌آورم.

### شبهه

«تنها راوی این حدیث عبدالله بن عباس است، و از کسان دیگری که نزد رسول خدا بوده‌اند، هیچ کس این حدیث را نقل نکرده است. و ابن عباس در آن روز کودک خردسالی بوده و به عقیده علمای حدیث، در آن روز، در اتاق رسول الله حضور نداشته است. بنابراین، ابن عباس شخصاً شاهد این واقعه نبوده، و از کسانی که نزد پیامبر بوده‌اند نیز کسی این حدیث را روایت نکرده تا ابن عباس از او شنیده و روایت کرده باشد. به همین دلیل، روایت مورد نظر، نادرست و جعلی است.» (خطیب، ۱۳۸۲، ص ۱۴۵ و ۱۴۶)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

### پاسخ

۱. گرچه صاحبان صحاح، حدیث مورد نظر را از طریق ابن عباس نقل کرده‌اند، اما او تنها صحابی نیست که این حدیث را نقل کرده است، بلکه شمار دیگری از بزرگان صحابه نیز حدیث یاد شده را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند؛ از آن جمله‌اند: علی بن ابی طالب رضی الله عنه (ابن سعد، ۱۴۰۵ ق. ج ۲، ص ۲۴۳ و ۲۴۴)، جابر بن عبدالله رضی الله عنه (انصاری، همان/هیثمی، ۱۴۱۲ ق. ج ۴، ص ۳۹۰؛ ج ۸، ص ۶۰۹/احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ ق. ج ۳، ص ۲۴۶) و عمر بن خطاب رضی الله عنه (ابن سعد، ۱۴۰۵ ق. ج ۲، ص ۲۴۳ و ۲۴۴/هیثمی، ۱۴۱۴ ق.

ج ۴، ص ۳۹۱؛ ج ۸، ص ۶۰۹

پس بر خلاف آنچه نویسنده یاد شده پنداشته، راوی حدیث از صحابه فقط ابن عباس نیست، بلکه دست‌کم سه تن دیگر از بزرگان صحابه که خود در آن جلسه حضور داشته‌اند، حدیث را نقل کرده‌اند.

۲. ابن عباس سه سال پیش از هجرت در شعب بنی هاشم (شعب ابوطالب) متولد شده و در هنگام رحلت پیامبر ﷺ سیزده ساله بوده است. (ذهبی، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۳۳۲ و ۳۳۶) برخی نیز به نقل از خود ابن عباس، سن وی را هنگام درگذشت پیامبر ﷺ پانزده سال دانسته‌اند. (همان، ص ۳۳۵)

۳. در میان جامعه بشری کم نیستند نوجوانان و جوانانی که هوش و درایت و قدرت فهمشان از افراد کهنسال بیشتر است؛ و ابن عباس از جمله این افراد است؛ چنان‌که پیامبر او را بارها به دانش و حکمت دعا کرد. (احمد بن حنبل، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۶۶، ۳۱۴ و ۳۲۸ / حاکم، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۳۴ / ذهبی، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۳۳۷) و عمر بن خطاب از او با لقب «فتی الکحول» یعنی جوان پیران، یاد می‌کرد و با وی به مشورت می‌پرداخت. (ذهبی، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۳۴۵ و ۳۴۶)

۴. چنان‌که در کتاب مستند احمد بن حنبل آمده (احمد بن حنبل، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۶۰) حافظان اهل سنت از عبدالله بن عباس ۱۷۱۰ حدیث نقل کرده‌اند که همه آنها را در اصول و فروع پذیرفته و به آن عمل می‌کنند. همه احادیث یاد شده پیش از حدیث مورد نظر بوده است. حدیث «دوات و قلم» آخرین حدیث یا یکی از آخرین حدیث‌هایی است که ابن عباس از رسول خدا ﷺ نقل کرده است. ابن عباس در هنگام شنیدن این حدیث، در مقایسه با دیگر احادیثش، در بالاترین سطح عقل و درایت و هوشمندی قرار داشته است. چگونه است که ابن عباس در هنگام نقل آن ۱۷۱۰ حدیث، کودک و کم سن و سال نبوده است، و احادیث او

مورد پذیرش بوده و به آنها عمل می‌شود، اما نوبت به این حدیث که رسید، کم سن و سال و کودک شد و سخنان و احادیث او بی ارزش؟! اگر سایر احادیث ابن عباس دارای ارزش است - که هست - این حدیث او به طریق اولی دارای ارزش می‌باشد؛ چون از نظر سنی و درک و فهم، در بالاترین حد بوده است.

۵. بخاری که این حدیث را از ابن عباس نقل کرده، از مقدار سن ابن عباس با خبر بوده؛ زیرا خود از مورخان و رجال‌شناسان بزرگ مسلمان است (انراو «التاریخ الکبیر» که در ۱۲ جلد نوشته شده، معروف است)، اما او از این ناحیه، ایرادی بر حدیث ابن عباس وارد نمی‌دیده است. از این رو، حدیث وی را هفت بار با هفت سند نقل کرده است. بجز حدیث یاد شده، ۲۱۶ حدیث دیگر نیز از ابن عباس نقل کرده است. (ابن حجر، بی‌تا، «ب»، ص ۴۷۵)

۶. دانشمندان اهل سنت در علم «درایة الحدیث»، برای کسی که می‌شود روایات او را پذیرفت، شرط سنی قرار نداده‌اند.

ابوبکر خطیب بغدادی می‌نویسد: و قال قوم الحدّ فی السماع خمس عشرة سنة، و قال غیرهم ثلاث عشرة، و قال جمهور العلماء یصح السماع لمن سنه دون ذلك، و هذا هو عندنا الصواب. (خطیب بغدادی، ۱۴۰۹ ق، ص ۵۴)

برخی حداقل سن افراد برای شنیدن حدیث از آنان را ۱۵ سال و برخی دیگر، ۱۳ سال ذکر کرده‌اند، اما جمهور دانشمندان بر این عقیده‌اند که شنیدن و نقل حدیث از کسی که سن او کمتر از ۱۳ سال هم باشد صحیح است. و نظر درست نزد ما نیز همین است.

۷. اینکه گفته‌اند: «ابن عباس در زمان بیان و صدور این حدیث، در خانه پیامبر حضور نداشته است» سخن نادرستی است؛ زیرا چنان‌که در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر منابع آمده، ابن عباس حدیث را به طور مستقیم از خود

پیامبر نقل می‌کند و این امر، نشان می‌دهد که وی شخصاً در محضر پیامبر ﷺ حضور داشته و حدیث را بدون واسطه از پیامبر شنیده است.

بدین سان، کسانی که می‌گویند: ابن عباس در منزل رسول خدا ﷺ حضور نداشته و حدیث را شخصاً از پیامبر شنیده است، در واقع، به صراحت صحابی پیامبر ﷺ (عبدالله بن عباس) را به دروغ‌گویی متهم می‌کنند! اگر چنین باشد، پس مسئله عدالت صحابه چه می‌شود؟! آیا عدالت با دروغ، که از گناهان کبیره می‌باشد، سازگار است؟!

آری، ابن عباس از چهره‌های برجسته صحابه است، و در عدالت او شکی نیست. همچنین باید از نویسنده یاد شده پرسید: کدام یک از علمای حدیث به این نتیجه رسیده و در کدام کتاب نوشته است که ابن عباس در آن روز، در منزل رسول خدا حضور نداشته است؟! زیرا ما تا کنون به چنین عالمی برنخورده‌ایم.

جالب توجه اینکه نویسنده یاد شده در بحث «حدیث ثقلین» می‌گوید: «در مؤلفات متقدمین کلمه «ستتی» آمده، ولی بعداً در کتب متأخرین این کلمه عوض شده و به جای آن، کلمه «عترتی» آمده است. واضح است که آنچه در کتب متقدمین بوده همان صحیح است؛ چون هیچ متأخری حق ندارد در اخبار و احادیثی که سلف صالح صحیحاً روایت کرده‌اند، دخل و تصرف نماید». (خطیب، ۱۳۸۲، ص ۱۴۵ و ۱۴۶)

ما به ایشان می‌گوییم: خوب است شما به همین نظر خود پایبند باشید. حدیث مورد نظر را سلف صالح مانند بخاری و مسلم با سند صحیح در آثار خود نقل کرده‌اند، و آنچه را که آنان نقل کرده‌اند صحیح است و هیچ متأخری حق ندارد در آثار سلف صالح دخل و تصرف کند.

## شبهه

«حدیث دوات و قلم (اثنونی بکتف و دواة...) در تعارض با حدیث ثقلین است. در حدیث ثقلین، پیامبر پس از خود، قرآن و سنت را عامل هدایت مردم معرفی کرده‌اند (ائی تارک فیکم الثقلین لن تضلّوا ما تمسکتم بهما کتاب الله و سنتی)، اما گویا پیامبر در جریان حدیث دوات و قلم و با نوشتن این نامه می‌خواهد بفرماید من هدایت شما را در چیز دیگری می‌دانم، و این تناقض است و در زندگی پیامبران معصوم تناقض وجود ندارد.» (همان، ص ۱۴۷)

## پاسخ

اولاً، نقل حدیث ثقلین با تعبیر «کتاب الله و سنتی» که توسط نویسنده سطور فوق مسلم گرفته شده، نقل ضعیفی است که در هیچ‌یک از منابع معتبر اهل سنت مانند: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن ابی داود، سنن ابن ماجه، سنن نسائی، خصائص نسائی و سنن دارمی دیده نمی‌شود؛ و تنها در برخی از منابع غیر معتبر آمده است. در حالی که حدیث مورد نظر، با تعبیر «کتاب الله و عترتی، اهل بیتی»<sup>۱</sup> مورد اتفاق فریقین قرار دارد، و دانشمندان مسلمان بر تواتر آن تأکید کرده‌اند. نام برخی از کتب که در آنها حدیث با تعبیر «کتاب الله و عترتی...» آمده است عبارتند از: صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن ابی داود، سنن ابن ماجه، سنن دارمی، سنن نسائی، الشفاء قاضی عیاض، مسند احمد، مسند ابی یعلی موصلی، صحیح ابن خزیمه، مستدرک

۱ نک. «کتاب الله و اهل البیت فی حدیث الثقلین.» در این کتاب، حدیث ثقلین با تعبیر «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» از ۱۸۰ منبع اهل سنت نقل شده است؛ از آن جمله‌اند: مسلم، ۱۳۹۸ ق، ج ۵، ص ۲۶ / ترمذی، بی تا، ج ۵، ص ۶۲۲ / احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ ق، ج ۷، ۸۴ / ابی یعلی موصلی، ۱۴۰۶ ق، ج ۲، ص ۳۷۶ / حاکم، بی تا، ج ۳، ص ۱۲۴ / طبرانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۳، ص ۶۳ / هینمی، ۱۴۱۴ ق، ج ۹، ص ۲۵۶ / ذهبی، ۱۴۰۲ ق، ج ۹، ص ۳۶۵.

حاکم، معجم کبیر طبرانی، مجمع الزوائد هیشمی، سنن بیهقی، سلسله الصحیحة البانی.

همچنین، شماری از رجال شناسان بزرگ اهل سنت، سند حدیث با تعبیر «کتاب الله و سنتی» را تضعیف کرده‌اند. یکی از رجال سند این نقل از حدیث ثقلین، صالح بن موسی طلحی است. ابن معین درباره او گفته است: حدیث او فاقد ارزش است. و در جای دیگری گفته است: احادیث صالح بن موسی نوشته نمی‌شود. بخاری درباره او گفته است: صالح بن موسی منکر الحدیث است. سعدی گفته است: احادیث صالح بن موسی ضعیف است. و نسائی گفته: صالح بن موسی متروک الحدیث است. (عبدالله بن عدی، ۱۴۰۵ ق، ج ۴، ص ۶۸ / محمد بن عمرو عقیلی، بی تا، ج ۲، ص ۲۵۱) / ابن حجر درباره او می‌نویسد: رجال شناسان او را تضعیف نموده و احادیث وی را رد کرده‌اند. (ابن حجر عسقلانی، بی تا، «الف»، ج ۴، ص ۳۵۴ و ۳۵۵)

بنابراین، آنچه را که پیامبر ﷺ در حجة الوداع یا در مواضع دیگر بیان داشته، و استمرار هدایت امت را در پرتو تمسک به آن میسر دانسته‌اند، تمسک به قرآن و عترت است، نه قرآن و سنت. بدین روی، میان سخن پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین، و سخن ایشان در حدیث دوات و قلم، هیچ گونه تناقض و ناسازگاری وجود ندارد؛ زیرا چنان‌که پیش از این گفتیم، نامه‌ای را که پیامبر ﷺ در روز پنج شنبه در صدد نوشتن آن بودند در مورد خلافت و امامت نخستین شخصیت اهل بیت پیامبر، امام علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. و در حدیث ثقلین نیز پیامبر اکرم ﷺ امت را به تمسک و پیروی از قرآن و عترت فراخوانده‌اند.

ثانیاً، افزون بر این، تاریخ صحیح اسلامی و تجربه عملی زندگی مسلمانان نیز

نشان می‌دهد که حدیث ثقلین با تعبیر «کتاب الله و سنتی» نادرست است؛ چرا که قرآن و سنت همواره وجود داشته و در دسترس مسلمانان هم بوده، و تا حدی بدان عمل هم می‌شده است، اما با وجود این، گمراهی‌های فراوانی در جامعه اسلامی پدید آمده است، چنان‌که پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله به ده‌ها فرقه، با عقاید گوناگون تقسیم شده‌اند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «... اِنَّ هَذِهِ الْمَلَّةَ سَتَفْرُقُ عَلٰی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِيْنَ، ثَنَانٍ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ...» (احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۱۰۲/ ابی داود: بی‌نا، ج ۲، ص ۵۰۳ و ۵۰۴؛ دارمی، بی‌نا، ج ۲، ص ۲۴۱)

آیا در آتش قرار داشتن اکثر قریب به اتفاق فرقه‌های مسلمان، نشانه وجود گمراهی در میان امت نیست؟! وضعیت موجود جامعه اسلامی، حاکی از آن است که نقل حدیث با تعبیر «کتاب الله و سنتی» نادرست است؛ زیرا اگر قرآن و سنت ضامن هدایت امت بودند، نباید در میان امت، گمراهی پدید می‌آمد، حال آنکه گمراهی‌های فراوانی پدید آمده است.

### شبهه

«چطور می‌توان باور کرد که پیامبر در بستر بیماری باشد و گروهی از بزرگان صحابه به عیادتش آمده باشند، در این هنگام رسول الله به آنان که همه مخلص و دل‌باخته ایشان بودند امر می‌فرماید قلم و کاغذ بیاورند تا برای آنها چیزی بنویسد تا گمراه نشوند، ولی عمر یا فرد دیگری با درخواست پیامبر مخالفت می‌نمایند و می‌گویند لازم نیست بنویسند؟» (خطیب، ۱۳۸۳، ص ۱۵۴)

«مرا نزدیک به یقین است که این حدیث نادرست است، که مسلمین را نمی‌رسد که از فرمان پیغمبر سرپیچی کنند!» (طه حسین، بی‌نا، ص ۱۳۲ و ۱۳۳)

## پاسخ

پیش‌تر دانستیم که صحّت حدیث دوات و قلم، مورد اتفاق امت اسلامی است، و تنها دو حافظ برجسته اهل سنت، یعنی محمد بن اسماعیل بخاری، و مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، حدیث یاد شده را با ۱۰ سند صحیح نقل کرده‌اند. با وجود این، مخالفت بی دلیل یک یا چند نفر دانشمند هیچ‌زیانی به آن وارد نمی‌سازد. همچنین، خوش‌بینی بیش از حدّ دانشمندان اهل سنت نسبت به همه صحابه پیامبر ﷺ نابجا و بدون دلیل است، بلکه دلایل موجود بر ضدّ آن دلالت دارد. برخی از دلایل مورد نظر چنین است:

۱. به تصریح آیات قرآن کریم، در میان صحابه پیامبر منافق هم وجود داشته است. «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ» (توبه: ۱۰۱)؛ و از ساکنان مدینه (نیز عده‌ای) بر نفاق خو گرفته‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم. به زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم، سپس به عذابی بزرگ بازگردانده می‌شوند.

۲. سنت پیامبر ﷺ نیز بر وجود افراد منافق در میان صحابه، صحّه می‌گذارد. از رسول خدا ﷺ نقل است که فرمود: «أَنَّ فِي أَصْحَابِي اثْنَا عَشَرَ مُنَافِقًا، فِيهِمْ ثَمَانِيَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ...» (مسلم، ۱۳۹۸، ق. ۴، ص ۲۱۴۳)

۳. نیز به تصریح قرآن کریم، در میان صحابه افرادی فاسق وجود داشته‌اند. به نوشته مفسران اهل سنت، آیه «إِنْ جَاءَكُم فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...» (حجرات: ۶) درباره ولید بن عقبه نازل شده و خداوند او را به صراحت فاسق معرفی کرده است. (ابن کثیر، ۱۴۰۷، ق. ۴، ص ۲۰۸ / سیوطی، ۱۴۱۴، ق. ۷، ص ۵۵)

۴. نیز چنان‌که پیش‌تر در حدیث «حوض» گذشت، به تصریح احادیث متواتر



پیامبر صلی الله علیه و آله، جمعی از چهره‌های شناخته شده صحابه، پس از پیامبر دچار انحراف شده و از راه حق و هدایت بازگشته‌اند، چنان‌که آنان را از حوض کوثر رانده و وارد جهنم می‌کنند.

آیا با وجود این، باز می‌توان گفت: «مسلمین را نمی‌رسد که از فرمان پیامبر سرپیچی کنند!» آیا از افراد منافق و فاسق، می‌توان انتظاری جز این داشت؟ آیا گروهی از صحابه که به تصریح «حدیث حوض» وارد جهنم می‌شوند به خاطر پیروی از دستورات پیامبر است، یا به دلیل سرپیچی از فرامین آن حضرت؟ به راستی، آیا می‌توان باور کرد که اینان مخلص و دل‌باخته پیامبرند! اما با وجود این، خداوند آنان را وارد جهنم می‌کند؟!!

آری، شناخت دانشمندان اهل سنت درباره صحابه، شناختی غیر واقعی است؛ اعتقادی که نه تنها دلیلی به همراه ندارد، بلکه دلایل متعدد، عدم صحت آن را به اثبات می‌رساند.

## نتیجه

چنان‌که دیدیم، حدیث «دوات و قلم» از اسناد صحیح، و مورد قبول دانشمندان فریقین است. از احتمالات سه‌گانه‌ای که از سوی دانشمندان مسلمان در مورد موضوع نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان شده، تنها احتمال مورد قبول، امامت و خلافت امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام است و سایر احتمالات، فاقد هرگونه دلیل عقلی و نقلی می‌باشند.

تلاش‌های شماری از دانشمندان معاصر اهل سنت در جهت تضعیف حدیث نیز در حد چند استبعاد، محدود شده و راه به جایی نمی‌برد. بدین‌سان، ماجرای دوات و قلم، کماکان بدون هیچ عیب و نقصی به قوت خود باقی است.

## منابع

✽ قرآن کریم.

١. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ١٣٨٧ ق، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیاء التراث.
٢. ابن اثیر، علی بن احمد، الكامل فی التاريخ، ١٣٨٥ ق، بیروت، دارصادر.
٣. ابن اثیر، علی بن احمد، النهاية فی غریب الحدیث، بی تا، تصحیح طاهر احمد الزاوی، بیروت، المكتبة العلمیه.
٤. ابن الجوزی، سبط، تذکرة الخواص، ١٤٠١ ق، بیروت، مؤسسه اهل البيت.
٥. ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی، الوفا باحوال المصطفی، ١٤٠٨ ق، تصحیح مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
٦. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب: بی تا، بیروت، دارالفکر.
٧. \_\_\_\_\_، فتح الباری، ١٤١٠ ق، بیروت، دارالکتب العلمیه.
٨. \_\_\_\_\_، هدی الساری، بی تا، مقدمه فتح الباری، بیروت، دارالمعرفه.
٩. ابن حجر هیثمی، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة، بی تا، تصحیح عبدالواحد عبداللطیف، قاهره، بی تا.
١٠. ابن حنبلی، احمد بن محمد، المسند، ١٤١٤ ق، بی تا، بیروت، دارالفکر، ج دوم و چاپ ٦ جلدی.
١١. \_\_\_\_\_، المناقب، بی تا، بی جا، بی تا.
١٢. ابن عبدالبر، التمهید: ١٣٧٨ ق، تحقیق محمد النائب السعیدی، مغرب، بی تا.
١٣. ابن عبدربه، عقد الفرید، ١٤٠٤ ق، بیروت، دارالکتب العلمیه.
١٤. ابن عربی مالکی، عارضة الاخوذی، بی تا، بیروت، دارالکتب العربی.
١٥. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ١٤١٧ ق، بیروت، دارالفکر.
١٦. ابن فارس، مجمل اللغة، ١٤٠٦ ق، تصحیح زهیر عبدالمحسن سلطان، بیروت، مؤسسه الرساله.
١٧. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامة والسیاسة، ١٤١٣ ق، قم، رضی.
١٨. ابن کثیر، اسماعیل، البداية والنهاية، ١٤٠٨ ق، تصحیح علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث.
١٩. ابن کثیر، اسماعیل: (الف)، السیرة النبویه، بی تا، تصحیح مصطفی عبدالواحد، بیروت، داراحیاء التراث.

۲۰. ابن کثیر، اسماعیل، (ب)، سیره ابن کثیر، بی‌تا، تصحیح مصطفی عبدالواحد، بیروت، داراحیاء التراث.
۲۱. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر ابن کثیر، ۱۴۰۷ ق، بیروت، دارالمعرفه، ط الثانية.
۲۲. ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۰۸ ق، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۲۳. ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۴۰۹ ق، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۴. ابی داود، سنن ابی داود، بی‌تا، تصحیح محمد محی‌الدین عبدالحمید، بی‌جا، دارالفکر.
۲۵. ابی داود طباطبائی، المسند، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
۲۶. ابی یعلی، احمد بن علی، المسند، ۱۴۰۶ ق، دمشق، دارالمأمون.
۲۷. احمد امین، یوم الاسلام، بی‌تا، مصر، مؤسسه نانجی.
۲۸. امینی، الغدیر، ۱۴۱۶ ق، قم، مرکز الغدیر.
۲۹. الیانی، سلسله الصحیحہ، ۱۴۱۵ ق، ریاض، مکتبه المعارف.
۳۰. بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۴ ق، دمشق، دار ابن کثیر.
۳۱. ———، (الف)، صحیح بخاری با حاشیه سنندی، ۱۳۰۴ ق، مصر، بی‌نا.
۳۲. ———، (ب)، مقدمه صحیح بخاری، ۱۳۰۴ ق، مصر، بی‌نا.
۳۳. بغوی، معالم التنزیل بغوی، ۱۴۰۵ ق، بیروت، دارالفکر.
۳۴. بلاذری، انساب الاشراف، ۱۴۱۷ ق، تصحیح سهیل زکّار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر.
۳۵. بیهقی، السنن، بی‌تا، بیروت، دارالمعرفه.
۳۶. بیهقی، دلائل النبوة، ۱۴۰۵ ق، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۷. ترمذی، محمد بن عیسی، السنن ترمذی، بی‌تا، تصحیح عبدالرحمن محمد عثمان، مدینه منوره، سلفیه.
۳۸. نפתازانی، الشرح المقاصد، ۱۴۰۹ ق، تصحیح عبدالرحمن عمیره و موسی شرف، قم، رضی.
۳۹. جوینی شافعی، کتاب الارشاد، ۱۴۱۶ ق، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۴۰. حاکم، المستدرک، بی‌تا، بیروت، دارالکتاب العربی.
۴۱. حسکانی، عبدالله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البيت، ۱۴۱۱ ق، بی‌جا، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴۲. حسینی، علیرضا و کاردان، رضا، کتاب الله و اهل البيت فی حدیث الثقلین، ۱۳۸۰، قم، دلیل ما.

٤٣. حیدرآبادی، محمد حمیدالله؛ *مجموعه الوثائق السياسية*، بی تا، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية.
٤٤. خطیب بغدادی، احمد بن علی؛ *كتاب الكفاية في علم الدراية*، ١٤٠٩ ق، بیروت، دارالکتب العلمیه.
٤٥. خطیب: عبدالرحیم؛ شیخین، ١٣٨٢؛ بی جا، نشر احسان: ج ششم.
٤٦. دارمی، سنن دارمی، بی تا، بیروت، دارالفکر.
٤٧. دیب اثعنا، مصطفی، *شرح احادیث بخاری*، ١٤١٤ ق، بیروت، دار ابن کثیر.
٤٨. ذهبی، محمد بن احمد، *السيرة النبوية*، ١٤٠٩ ق، تحقیق حسام‌الدین القدسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الثانية.
٤٩. ذهبی، محمد بن احمد، *سير اعلام النبلاء*، ١٤٠٢ ق، بیروت، مؤسسة الرساله.
٥٠. زبیدی، مرتضی، *اتحاف سادة المتقين*، بی تا، بیروت، دارالفکر.
٥١. زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ١٣٩٩ ق، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بی جا، دارالفکر.
٥٢. زیلعی حنفی، عبدالله بن یوسف، *نصب الراية*، ١٤٠٧ ق، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ط الثانية.
٥٣. سیوطی؛ *درالمنثور*؛ بی تا، تهران، اسلامیه.
٥٤. ———، *درالمنثور*، ١٤١٤ ق، بیروت، دارالفکر.
٥٥. شاطبی، *الاعتصام*، بی تا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
٥٦. شرف‌الدین، *النص والاجتهاد*، ١٣٨٦ ق، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
٥٧. طبرانی، سلیمان بن احمد، *المعجم الكبير*، ١٤٠٤ ق، تصحیح عبدالمجید السلفی، بیروت، داراحیاء التراث.
٥٨. طبری، ابن جریر، (الف)؛ *تاریخ طبری*، بی تا، با تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت، بی تا.
٥٩. ———، (ب)، *تهذیب الآثار*، (مسند امام علی بن ابی طالب)، بی تا، با تحقیق محمد محمد شاکر، چاپ مدنی، مصر، بی تا.
٦٠. طه حسین، *مرآة الاسلام*، بی تا، مصر، دار المعارف.
٦١. عبدالله بن عدی، *الکامل فی ضعف الرجال*، ١٤٠٥ ق، بیروت، دارالفکر.
٦٢. عقیلی، محمد بن عمرو، *کتاب الضعفاء الكبير*، بی تا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
٦٣. علی احمدی، *مکاتیب الرسول*، بی تا، بیروت، دارصعب.
٦٤. عینی، محمود، *عمدة القاری*، بی تا، تصحیح محمد منیر عبده، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
٦٥. غزالی، ابو حامد محمد بن احمد، *احیاء علوم‌الدین*؛ بی تا، با حاشیه حافظ عراقی، ترکیه، بی تا.

۶۶. \_\_\_\_\_، سرالعالمین، ۱۴۲۱ ق، مصر؛ دارالآفاق.
۶۷. فیومی، المصباح المنیر، ۱۳۴۷ ق؛ با تصحیح محمد محی الدین عبدالحمید، بی جا، بی تا.
۶۸. قاضی، عضدالدین ایجی، شرح المواقف، ۱۳۲۵ ق؛ (نسخه برداری شده از چاپ مصر)، قم، رضی.
۶۹. قاضی عیاض، (الف)، الشفاء، بی تا، بی جا، فارابی.
۷۰. \_\_\_\_\_، (ب)، فتح الباری، بی تا، بیروت، دارالمعرفه.
۷۱. قرطبی، (الف)، الجامع لأحكام القرآن، ۱۹۶۶ م؛ بیروت، داراحیاء التراث، ط الثانية.
۷۲. \_\_\_\_\_، (ب)، تفسیر قرطبی، ۱۹۶۶ م؛ بیروت، داراحیاء التراث.
۷۳. قسطلانی، (الف)، ارشاد الساری، بی تا، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۷۴. \_\_\_\_\_، (ب)، المواهب اللدنیه، بی تا، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۷۵. کرمانی، شرح صحیح بخاری، ۱۴۰۱ ق، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۷۶. ماوردی، احکام السلطانیه، بی تا، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۷۷. محمد بن سعد، طبقات الکبری، ۱۴۰۵ ق، بیروت، بی تا.
۷۸. مزی، یوسف، تهذیب الکمال، ۱۴۱۳ ق، تحقیق بنّار عواد معروف، بیروت، مؤسسة الرساله، ط الثانية.
۷۹. مسعودی، مروج الذهب، ۱۹۸۹ م، بیروت، الشركة العالمیه للکتاب.
۸۰. مسلم، ابن حبان، صحیح ابن حبان، ۱۴۰۷ ق، تصحیح کمال یوسف الحوت، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۸۱. مسلم، ابن حجاج قشیری، صحیح مسلم، ۱۳۹۸ ق، بیروت، دارالفکر.
۸۲. نسائی، احمد بن شعیب، السنن الکبری، بی تا، شرح سیوطی، بیروت، دارالفکر.
۸۳. \_\_\_\_\_، خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۹۸۷ م، بیروت، مکتبه التریبه.
۸۴. نووی، شرح صحیح مسلم، ۱۴۰۷ ق، بیروت، دارالعلم.
۸۵. هیمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ۱۴۱۴ ق، تحقیق عبدالله محمد الدرویش، بیروت، دارالفکر.



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښکې  
پرتال جامع علومو انسانی